

## شہید عبدالرسول حیدری



سامانہ جامع سرداران و دوہزار شہید استان بوشہر

نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۰۳
محل تولد	بوشهر - تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۰۳/۲۸
محل شهادت	فاو
مسئولیت	راننده
نوع عضویت	جهادگر
شغل	جهادگر
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	عالی حسینی

## زندگینامه

ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون

«قرآن کریم»

شهید عبدالرسول حیدری فرزند علی در سال ۱۳۴۱ در خانواده ای مذهبی و متدین در روستای عالی حسینی از توابع بخش مرکزی شهرستان تنگستان دیده به جهان گشود، دوران طفولیت و کودکی در دامن پاک و پر محبت مادری مهربان پرورش یافت. شهید وقتی به سن ۷ سالگی رسید به مدرسه رفت و دوران تحصیلات ابتدایی را در روستای خود به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل به روستای مجاور (چاوشی) عزیمت کرد و تحصیلات دوره راهنمائی را در آن روستا به اتمام رسانید، ولی بر اثر فقر و تنگدستی و عدم امکانات تحصیلی موفق به ادامه تحصیل نشد و برای امرار معاش و کمک به خانواده به کارگری مشغول شد. قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، وی همواره از کسانی بود که در راه اندازی و تحرک دسته های راهپیمایی نقش موثر داشت و در اکثر تظاهرات راهپیماییها علیه رژیم ستم شاهی چه در شهر و چه در روستا پیش قدم بود.

بعد از پیروزی انقلاب نیز همچنان در خط ولایت و رهبری بود و در نمازهای جمعه مرتب شرکت می کرد.

وی عشق علاقه زیادی به اسلام و انقلاب و رهبر داشت و در راه رسیدن به هدفش لحظه ای آرام نداشت. امام عزیز را آئینه تمام نمای اسلام می دانست و می گفتند برای برپا داشتن کلمه الله باید به ندای نایب امام زمان (عج) امام خمینی (ره) پاسخ بدهیم و چشم نایت کاران را کور نماییم و آنها را به زباله دان تاریخ بفرستیم.

همزمان با شروع جنگ تحمیلی تصمیم گرفت به جبهه برود. در سال ۶۱ دو بار از طرف بسیج به مدت ۶ ماه به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید. در سال ۱۳۶۲ به خدمت مقدس سربازی به صورت پاسدار وظیفه از طریق سپاه به گردستان اعزام شد و پس از چند ماهی از خدمت معاف گردید. ولی با عشق و علاقه ای که به اسلام و انقلاب داشت آرام نگرفت و از طریق جهاد سازندگی استان بوشهر جهت آموزش رانندگی لودر به قم اعزام گردید و پس از دوره آموزش رهسپار جبهه ها شد. بطور متوالی با تلاش بی وقفه اش در خط مقدم جبهه در حالی که خود سنگری نداشت مشغول ساختن سنگر برای رزمندگان اسلام بود بدین سان پس از چند سال تلاش و کوشش خستگی ناپذیر در جبهه های گرم خوزستان در تاریخ ۲۸/۳/۶۵ در نیمه های شب در حالی که مشغول سنگر سازی بود در خط مقدم جبهه شهر آزاد شده فاو هدف آماج تیرهای دشمن بعثی قرار گرفت و سرانجام به آرزوی دیرینه خود دست یافت و شربت شهادت نوشید و به لقاءالله پیوست.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## وصیت نامه

وصیت نامه شهید عبدالرسول حیدری  
بنام خدا یاری دهنده مستضعفان و درهم کوبنده کاخهای ظلم و ستم .

بنام خدایی که هر روز شاهد پیروزی‌هایی هستیم که از جانب او بر بندگان می آفریند .

میدانم که ای مادر عزیزم درد دل می کنی ، غصه داری ، غم داری که من بروم به جبهه اما این جنگ بر ما ملت انقلابی ایران تحمیل شده ، اگر من هم بروم و دیگری هم نرود فقط ما باید خوشحال باشیم که زنده ایم؟، ما باید تا آخرین قطره خونمان را در راه اسلام عزیز فدا کنیم ، اگر ما برویم جبهه، این صدامیان از خدا بی خبر هر چه دلشان بخواهد توی کشور ما چپاول کنند و ماهم ساکت بنشینیم بعدا هم ما زنده ایم . وقتی یک نفر از یکی از امامان می پرسند یک وقتی بوده که شما در مرگ طبیعی بمیرید؟ پاسخ می دهد: نه □ ما یا به قتل رسیده ایم یا مسموم کرده اند ما را . ما پیرو این ائمه هستیم نباید به ظاهر شیعه و به باطن شیعه نباشیم این خوب نیست و باید ما که پیرو اینها هستیم باید حرکت کنیم برویم به جبهه و صدام و صدامیان را یک گوشمالی بدهیم که تا یک عمر نتوانند از زمین بلند شوند .

امام خمینی لبیک ، حسین (ع) لبیک به امید پیروزی نهایی .

ای خدای بزرگ یک نظر سوی ما کن ما را از دست پلیدان رها کن

ای حسین (ع) ، ای امام شهیدم ، بهر مظلومیت در فغانم .

ای امام زمان (عج) هادی ما یاری کن از کرم رهبر ما .

ای امام زمان تا کی نمی آیی؟ فرزندان فاطمه (س) از چه نمی آیی؟ تا کی باید فرزندان فاطمه پشت پرده غیبت بمانند؟ مادر عزیزم شیرت بکن حلالم . پدرم حلالم کن چونکه شما خیلی زحمت مرا کشیده اید ، از پدر و مادرم جدا شدن خیلی سخت است . اما مسئله بر این است که ما برویم این صدامیان را نابود کنیم .

والسلام

نصر من الله و فتح قریب

وصیت نامه دوم شهید عبدالرسول حیدری  
درود بر رهبر کبیر انقلاب

بنام خداوند بخشنده و مهربان بنام خداوند درهم شکننده کاخهای مستکبرین .

خداوندا! از تو سپاسگزاریم که به ما نیرو عطا فرمودی تا در این روز و در آن مکان مقدس بتوانیم بر ضد نا پاکان در روی زمین بجنگیم و زمین را از فاسدین پاک نمائیم .

خداوندا! به خاطر دین اسلام بوده که کشورهای مرتجع منطقه ما را مورد تجاوز قرار داده اند .

خدایا! تو ما را یاری کن که در تحکیم کلمه حق کوشا باشیم . ما که الان داریم به جبهه‌ها سرازیر می شویم به خاطر

یک وجب خاک نیست به خاطر اسلام است که ما داریم خون می دهیم و به خاطر برپاداشتن کلمه حق جای باطل، قل جا الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا، ما که می گوییم پیرو حسین و فرزند برومندش خمینی عزیز هستیم، ما باید ترسی از کشتن نداشته باشیم و باید تا آخرین قطره خونمان را فدای اسلام بکنیم.

وقتی از یکی از امامان می پرسند آیا کسی از شما هست که در مرگ طبیعی مرده باشد؟ پاسخ می دهد: نه! او مقتولا و او مسموما، ما یا به قتل رسیده ایم یا مسموم شده ایم.

ما باید پیرو ائمه باشیم. بعدا پدر و مادرم درست است که شما زحمت کشیده اید که ما را بزرگ کرده اید اما امروز اسلام در خطر است و ما هم باید از اسلام دفاع کنیم. دفاع و وظیفه شرعی هر مسلمان است.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

خداوندا! سایه پر برکت امام را بر سر مسلمین جهان مستدام بدار.

پروردگارا! آنچنان قدرتی به ملت ایران عنایت بفرما که در برابر سختیها صبور و بردبار باشند.

زندگی خوب است اما جرعه جام شهادت

میکشم سر تا به بزم عشق شیرین بمیرم

از شراب جان مادر، باده تسلیم خوردم

میروم تا با رضای کامل مادر بمیرم

من چو مفلوکان نخواهم که در بستر بمیرم

میروم تا همچو مردان در دل سنگر بمیرم

## مصاحبه

مصاحبه و گفتگو با پدر شهید عبدالرسول حیدری  
جناب آقای علی حیدری فرزند گرگعلی سن ۷۵ سال دارای چهار پسر و دو دختر که همه آنها ازدواج نموده اند و فرزند سوم ایشان شهید عبدالرسول حیدری که در سال ۶۵ در جبهه حق علیه باطل به درجه رفیع شهادت نائل گشته است .

مادر شهید به نام خاتون حیدری که خانمی بسیار مهربان و مؤمنه وزنی با فضیلت بود و در پرورش و تربیت شهید نقش بسزایی داشت . اکنون چند سالی است از دار فانی دنیا به سرای باقی شتافته و در جوار فرزندش آرمیده است .

□ و اما زیلاً به گفتگویی کوتاه با پدر شهید ملاحظه بفرمائید:

سؤال: لطفاً از خلق و رفتار شهید در منزل بگویید :

جواب: شهید در منزل نسبت به بنده و مادرش و کل خانواده خیلی خوش رفتار و مهربان بود . اخلاق بسیار نیکویی داشت . کلاس پنجم ابتدایی بود آن زمان کار می کرد و در امورات زندگی به ما کمک می کرد . گاهی یادم نمی آید که باعث ناراحتی من و مادرش شود . همیشه در کارهای منزل به مادرش کمک می کرد . کارهای بیرون منزل هم انجام می داد .

سؤال: در مورد فعالیتهای مذهبی و اجتماعی شهید نیز توضیح دهید:

جواب: ایشان خیلی علاقه به مسجد داشت و تمام نمازهایش را در مسجد می خواند و هم به امورات مسجد و نظافت و پاکیزگی آن رسیدگی می کرد و هم اذان گوی مسجد بود و در مسجد برای مردم احکام دین می گفت ، مردم او را قبول داشتند ، برخورد و رفتارش با مردم خیلی صمیمی و برادرانه بود با هیچ کسی در محل قهر نبود، همیشه سعی می کرد بین مردم را اصلاح کند ، مردم را دعوت به خوبی می کرد . با وجود در آمد کمی که داشت از جبهه که بر می گشت به خانه فقرا □ سرکشی می کرد و به طور پنهانی کمک می کرد .

ماه محرم در حسینیه ، نوحه خوانی و سینه زنی می کرد . ماه رمضان هم خودش سر مقابله بود و دعای افتتاح می خواند و مسئول جلسات قرآن بود و علاقه زیادی به مسجد و حسینیه داشت . چند سالی که در جبهه بود . در ماههای رمضان مرتباً مرخصی می گرفت و برای استفاده از این ماه به روستا می آمد و در این ماه مبارک مشغول عبادت می شد .

سؤال: و بالاخره در مورد نحوه شهادت شهید بفرمائید:

جواب: آخرین باری که به منزل آمد همین ماه مبارک رمضان بود در این ماه مثل هر سال تا آخر ماه نماند و دلش هوای جبهه و جنگ داشت و مرخصی را ناتمام گذاشت و به جبهه بازگشت و پس از چند روز بیشتر طول نکشید حدود ۱۰ روز بود که خبر شهادتش را برای ما آوردند . وی در منطقه عملیاتی فاو به شهادت رسید .

من و مادرش برای دیدن پیکرش به بوشهر رفتیم و در جهاد سازندگی پیکرش را ملاقات کردیم و او را در آغوش گرفتیم و پیشانی و صورتش را برای آخرین بار بوسیدیم و خدا را شکر کردیم که فرزندمان همچون امامش در صحرای کربلا به دست همین کافران به شهادت رسید. او هم برای اسلام و دین به شهادت رسید. در بوشهر مراسمی در جهاد برگزار کردند و بعد به جهاد سازندگی اهرم منتقل کردند و در اهرم هم از جهاد سازندگی تا مرکز شهر تشییع جنازه با شکوهی انجام شد و بعد در محل آبگرم میر احمد با حضور اکثر مردم محل و جهادگران در جوار سایر شهدای روستا به خاک سپرده شد.

## خاطرات

سجایای اخلاقی، خدمات و ویژگی های شخصی شهید عبدالرسول حیدری از زبان برادرش محمود حیدری شهید در مرحله اول از خودشناسی آغاز کرد و با جهاد علیه نفس، به مرحله خدانشناسی رسید و به مرحله ای رسید که دیگر این جهان خاکی برایش مطرح نبود و باید می رفت.

ما در خانواده ای فقیر و مستضعف به دنیا آمدیم، خانواده ای که طعم تلخ فقر و تهیدستی را چشیده و لمس کرده و رنج و مصیبتها را با صبر و شکیبایی پشت سر گذاشته، ما در روستایی زندگی می کردیم که از حداقل امکانات بی بهره و محروم بود.

ایشان در این مدت سه سال راهنمایی در منزل یک سید جلیل القدر و روحانی وارسته ای به نام سید عبدالله اسلامی زندگی می کرد و از ملکات اخلاقی و فضائل دینی و معنوی این روحانی برخوردار شد و عشق و علاقه ای وصف ناشدنی در روحيات وی ایجاد شد بطوریکه بسیار علاقه مند به مسجد و نماز اول وقت بود، اکثر اوقات در مسجد بود و امورات مسجد را انجام می داد. مؤذن مسجد بود و ندای رسا و بلند اذانش با گوشهای مردم آشنا بود، مورد احترام و تحسین مردم روستا بود. امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه می دانست. در نماز جماعت، مسائل دینی و احکام دین را برای مردم بیان می کرد. پای بند به انجام واجبات بود و بسیار تاکید می کرد.

به هیچ کس اجازه نمی داد که جلوی پشت سر دیگری غیبت کند و اگر این کار را می کرد کلامش را قطع می کرد و یا گوش نمی داد و بلند می شد و از آن مجلس خارج می شد.

وقتی جنگ شروع شد مرحله جدیدی در زندگی شهید پدید آمد. یادم نمی رود یک شب وقتی خوابیده بودیم در نیمه های شب به طور ناخود آگاه بلند شدم و به سراغ شهید رفتم و به وی گفتم که خمینی میگه بیا. خمینی میگه بیا. و وقتی صبح شد پیش من آمد و می گفت: دیشب چه شده بود و من گفتم: نمی دانم و خودش این جملات را که من گفته بودم برایم می گفت و مادرم همین کلمات را تکرار می کرد و از آن به بعد ناراحت بود که جهادی برای ما میسر شده و می ترسم جنگ تمام شود و من در این جهاد شرکت نکرده باشم. زیرا مادرم نمی گذاشت و او هم نمی خواست که بر خلاف میل مادرم عمل کند. ایشان به پدر و مادر احترام خاصی قائل بود و بدون او زندگی برای ما خصوصا مادرم خیلی سخت بود. اما یک روز آن اتفاق افتاد و همراه پسر عمویم راهی جبهه شد و از آن موقع دیگر پشت سر هم و مرتباً به صورت بسیجی داوطلبانه در جبهه حضور داشت.

یک بار وقتی از جبهه برگشت گفت: باید بروم و سخت ترین کار در جبهه بر عهده بگیرم و رفت و آموزش رانندگی لودر را دید و در جهاد باختران به صورت داوطلب مشغول فعالیت و سنگر سازی شد، هر سه ما یک بار برای مرخصی می آمد و در ماه مبارک رمضان هم یک ماه مرخصی می گرفت چون در این ماه خیلی علاقه به روزه گرفتن و قرآن داشت و مسئولیت جلسات قرائت قرآن را در حسینیه بر عهده داشت.

بعد از شهادت شهید عبدالرسول ما خیلی سختی و رنج کشیدیم و مادرم شب و روز گریه می کرد و یک روز که با مادرم عصر بود و خیلی گریه کردیم شب که به خواب رفتیم در عالم خواب شهید را به خواب دیدم که خیلی ناراحت است و فقط یک جمله به من گفت که با این گریه ی شما فاطمه زهرا (س) ناراحت شده و من هرگز بعد از ۱۸ سال این جمله را فراموش نمی کنم و آن شب تا صبح نخوابیدم و در فکر بودم که ما با گریه خود هم اجر شهید را ضایع و هم معصومین را غمگین می کنیم و امامان ما هرگز ما را فراموش نکرده و تنها نخواهند گذاشت و باید قدر و منزلت شهید و شهادت را شناخت. آن موقع است که دیگر هیچ قدرتی برای انسان ترسناک نیست.

اخلاص شهید



از ویژگی های بسیار با ارزش شهید اخلاص و بی ریایی وی بود اصلا دوست نداشت مطرح شود خیلی از کارهای خیر که انجام می داد کسی متوجه نمی شد بعد از شهادتش بود که بعضی ها می آمدند و از کمکهایی که ایشان به فقرا می کرد تعریف می کردند .

در همین آخرین روزهای مرخصی اش در اواخر ماه رمضان بود که مرتبا به خانواده های فقرا سرکشی می کرد و با حالتی خاص به منزل آنها می رفت و مقداری پول زیر پتویی که برایش انداخته بودند می گذاشت و بلند می شد و به طور مخفیانه بدون اینکه خودشان متوجه شوند کمک می کرد . خیلی ساده زندگی می کرد همیشه لباسهای ساده می پوشید و پیراهنش را روی شلوار می انداخت، در کوچه با قدمهای بلند و سریع حرکت می کرد و به نامحرم اصلا نگاه نمی کرد و بسیار در روستا امر به معروف و نهی از منکر می کرد ، به خانمها مرتبا تذکر به رعایت حجاب می داد.

حضور ایشان در مجالس به افراد اجازه غیبت را نمی داد و با جرات و بدون چشم پوشی جلوی غیبت کردن را می گرفت.

### خاطره ای از جبهه و اولین اعزام

خاطرات ، اندوخته های با ارزش و حرفهای درون دل هر انسانی است که دوست دارد آنها را بیرون ببرد و عبرت و درسی باشد برای آیندگان و برای یاد آوری گذشته های سخت که انسان با سختی ها ساخته می شود . از بهترین خاطرات انسان می تواند همان حوادث و مشکلات در زندگی باشد تا آیندگان آنها را بخوانند . الان ۲۲ سال از آن تاریخ گذشته اما آن خاطرات هنوز در ذهنم هست و بعضی اوقات برای دوستان مرور می کنم . برای اولین بار بود ۱۹ سال بیشتر سن نداشتم که به اتفاق پسر عموی شهیدم عبدالرسول حیدری از طریق بسیج اهرم به بوشهر و سپس به شیراز اعزام شدیم

عشق و علاقه زیادی به جبهه داشتیم ، لحظه شماری می کردیم تا اینکه به شیراز رسیدیم و سریعا سازماندهی شدیم و در قالب گردان ۹۶۵ به تیپ امام سجاد (ع) «لشکر ۱۹ فجر» اعزام گردیدیم شهید عبدالرسول حیدری در بعد معنوی نسبت به سایر اعضا<sup>۱</sup> گردان وضعیت ممتازی داشت . در خاطر من هست یک روز در اردوگاه تیپ که آن زمان در منطقه دشت عباس مستقر بود ، در گردان فوق فرمانده اردوگاه ، برادر اسلام نسب که بعدا شهید شد نیروها را برای عملیات محرم توجیه می کرد . شهید اسلام نسب برای تنوع و اینکه بدانند سطح آشنایی بسیجیان با احکام چگونه است . سوالاتی در مورد احکام دین مطرح کرد و جایزه آن را پرتاب نارنجک دستی تعیین نمود . سه نفر برای جواب حاضر شدند و شهید عبدالرسول در بین آن سه نفر کاملترین جواب را داد و فرمانده یک نارنجک دستی را به عنوان جایزه به ایشان داد و شهید نارنجک را گرفت و اظهار داشت این نارنجک را به عنوان کمک به جبهه هدیه نمودم و از پرتاب نارنجک صرف نظر نمود . در طول مدتی که در جبهه با هم بودیم بسیار شجاع و ترس بود . بدین لحاظ اکثر بچه های بسیجی خواهان حضور او در سنگر یا یگان خود بودند و هیچگاه از شدت آتش دشمن ترسی به دل راه نمی داد و در شدت تیر و گلوله و خمپاره ، مأموریت خود را به نحو احسن انجام می داد . و حتی کارهایی که وظیفه او نبود انجام می داد مثلا هرگاه رزمنده ای مجروح می شد بدون فوت وقت سریعا حرکت می کرد و او را نجات می داد و به پشت جبهه انتقال می داد چنان که در عملیات محرم او را در حالی که بدن و تمام لباسهای خونین بود مشاهده کردم و از این وضعیت سؤال کردم ، که آیا مجروح شده ای ؟ گفت : نه ! ما لیاقت مجروح شدن هم نداریم ! این خون همزمان بسیجی ام می باشد که شهید و مجروح شده اند . گردان ما روی تپه های الله اکبر مستقر بود و به لحاظ نامناسب بودن راه که رمل و ماسه ای بود خودروهای لجستیکی قادر به آمدن در خط مقدم نبودند و غذا و مهمات توسط یک تانک پی ام پی (□□□) تا مسافت

۳۰۰ متری می آمد و هر گروه می بایست به طور نوبتی غذا و مهمات را به خط مقدم منتقل کرده و تحویل نیروها بدهند ایشان بدون توجه به نوبت بندی گرا را خود پیشتاز می شد و به جای دیگران هم این کار را انجام می داد و چون منطقه خطر ناکی بود ایشان بی باکانه می رفت و این کارهای شجاعانه ، وی را زبان زد تمام اعضا گردان و فرماندهان کرده بود و این خصوصیات شاخص وی باعث شده بود که در گردان به عنوان بچه شیر معروف شود.

راوی حاج عیسی حیدری

آنان که رفتند  
خوشا آنان که در راه عدالت  
به خون خویش غلطیدند و رفتند  
خوشا آنان که بر این عرصه خاک  
چو خورشیدی درخشیدند و رفتند  
خوشا آنان که با عزت در این راه  
بساط خویش برچیدند و رفتند  
خوشا آنان که در راه آزادی  
حساب خویش سنجیدند و رفتند  
خوشا آنان که از پیمانہ حق  
شراب عشق نوشیدند و رفتند  
خوشا آنان که در راه فضیلت  
جوان دادند و خون دادند و رفتند  
(مآخذ از کتاب بذر خون)



سامانہ جامع سرداران و دوہزار ششمیہ استان بوٹھر